

کتاب

۴۲
فوائد خبر اندازی از حمید و جویست بآن مداومت نمودن و آنچه خبر
مولف ضعیف اختیار کرده است که برای خبر اندازی بس برکش
بهتر بشود که گشت وقت گذار خبر قدری باین مریخ بشود و در خصوص
خبر همواره خواهی نشست و در هر کتاب اندازی زنج کش که باین بکش
باشد بهتر است و برای غایب گشت همواره وسطوی بهتر میباشد لیکن
در جمیع اقسام گشت باید که از کشفیدن گمان نماند که گشت دن خبر
دم را نگاه باید داشت چه در کجا ده گشت خبر لازم است که در قید کردن
دم گشت نماید تا در انداختن خبر بوجه حسن بگوید و آنچه چنانچه میرین
معنی عزیز می گوید و دم را بپاس و از غنیمت شمار عمره گاه که رفت
خواب همین دم انداخته و این را در اصطلاح اهل ربابه و بی مسکوت
و نفس علی هذا فی جمیع الامور و بی معنی میرین بپاس

هر کشتن برای هر قسم نبر اندازی بجای آید و غیر مبالغه برای طولی هم جز
 بقدر علم نباشد و در موقوف بر زبان دانسته جزیه دوم در میان
 عجب و هر کشتن بر آنکه در وقت در آوردن نیز هیچ زور و تکلیف
 نکند و در ابرو که نه منبذ و لب پنهان کرد و سینه چرخ و نیار و
 بلکه در دین دارد و چشم را که در دین و تنگ نیار و چنانکه در
 گوشت در دین دارد و سینه و بکشی چشم نیزه ابرو که مسند
 لبانه را که در دین را از کشیدن تا بکشد و در نیز هیچ حرف نجیب
 و نیز چرخ و نیار و در نیز بکشد و وصل نکند چنانچه در دین دارد
 راست بوقت در ای نیزه و گفته اند که کشتن را که بکشد و در
 نیزه در ریش نبا که بکشد چنانچه در دین بکشد گفته اند که کشتن
 را تو عادت بکشد که بانی عادت را سال نیزه و در وقت در آوردن

بر شناسایی کنند و آهسته تیر نبوده و بیک جلد کشش تمام مکنه چنانچه گفته شد
 سه بیک جلد باید در آید حد تک و چون منزل کشی بود نام و تنگ
 در سرعت کن اینجا آهسته مباد روی کن ز شایستگی که خبر الا
 مورا و مساطحه و لغت و در بعضی رسالهها آورده اند که چون
 کمان کشیدن بسیار است اول کمان کشیدن دوم به شناسایی کشیدن
 سوم بالا و پایین کشیدن چهارم خانه کمان را از خانه دیگر زیاد کشیدن
 پنجم کمان چنانچه در ششم سینه چرون آوردن پنجم از انداز
 زیاد کشیدن دیگر باید که تیر انداز در وقت کشیدن کمان گفتنها
 را بر تیر انداز و دست چپ که ستون تیر انداز است ساق باقی دست
 و بازو و آرنج دست راست موافق باید و این مواضع گفته شده
 اگر بجای آن نباشد لا جرم تیر انداز از مقصود بازماند و در وقت

کشیدن پنج پوای صبح را از اعضا بمبا لغز است و از اول چشم هم
 ترند و دوم روی و هر سه هم کشند سوم سر بخینا ندجد یک اگر طاس بر آید
 بر سر باشد قطره از آن غیر نزد چوب روم بجای دیگرند هفتم
 قبضه دست در آن چوب و انحراف میان قاع و ثانی باشد
 چنانچه نوزی گفته اند کشت و کشتن ختم این است و اندک میان
 بناسب و بنان هر دو شان را از هر چه بود در میان جدای بکشند و این
 شش قسم بیان کرده اند اول اگر تمام خبر را در آورند و سرسند آن
 معانی هر دو قبضه باشد و این را عیب بشمارند و از مرتبه دوم آنکه
 سرسند آن را بعد قبضه و آورند و این را نام نچ نهند چنانچه گفتند
 و بدویم مرتبه شد نچ نام اگر بعد قبضه سند انش نهند کاشم
 میان خاص و عام سه یخچین خبر فرستد که بکشد و دند بپزد

مرتبه سوم آنکه سرسندان را ناخط قبضه در آورند و این خط را کشش
 خوانند و حق نیز نیزه گویند چنانکه گفت سه بیسوم مرتبه چون خوش
 رود سرسندان میان قبضه در آورند بدینسان میفرمود بعد از حد
 میان نیزه از این است با روزه مرتبه چهارم آنکه سرسندان را مقابل
 درون قبضه در آورند و این کشش را شنبه می خوانند و حسن نیزه
 گویند چنانکه گفت سه چهارم مرتبه کان حسن نیزه است ایضاً سخت
 گوشان و بلند برست نه ز حد گوشتیده نیزه از امیدان است چاره
 پنج کشش با بی بدینسان سرسندان رسانند تا پشت بند و پیش
 برجهه که سخت تر کنند و نه عجب سرسندان را نا درون قبضه در آورند
 چنانکه بر بند دوم و به نام باشد و این را گستره گویند چنانکه گفت
 به بیجم و نه نیزه گستره درون قبضه بر حد نشسته نه ز حد گوشتیده

نبر انداز بهنگ : بیانی نادیده زمین از صد یک : مرتبه ششم
 اندازین را تب که بالا ذکر شد اگر زیاده کنند این کشتش مابین
 نبر انداز را و کی ترا فر کنند و این را آتشا گویند چنانکه گفت است
 ششم نبر آتشا گویند در باب : چو خوش در کشی افی : هفتم آسب :
 دود و تاریکی اندر چشم و جانش : زجرت چون عهد نبر از کشتش :
 زبان وارد چنین نبرد که نرا نه کن خود صیبت بازوی جوانان و لیکن
 هر دم مرد هر مسند : نرسا چون به چند کوه الوه : هزاران آفرین :
 بر آفرید که خود را در هر مندی کند فرود : غایب اتفاق استادان نبر
 سیوم سخن است : آنکه نرسند آن برابر نیم قبضه علی که داغ نبر میشود
 بیارو تا کند بدن دست در و معنی گفته اند که برای فرستادن
 نبر جوی و شکاری و نبر ناد که مرتبه اول و دوم بهتر بود زیرا که

بجای خبرهای مذکور قبضه است اگر درون قبضه در آن دست را
مضرت رساند ی برای فرستادن خبر برتاب مرتبه سوم و چهارم
و پنجم معنی خط کشش و نشانه بندی و گسسته بهتر بود زیرا که برتاب ششم
و در بعضی رسالهها آورده اند که کشش بر چهار قسم است بیست و
کشش است در کشش کشش است و بر و کشش ابر و کشش کشش کشش کشش
کشش چهارم یعنی کشش است و آن بنام است نه موم است و بر و کشش
این فن گفته اند که اگر در کشش از چوب به تهر جری باقیماند آنرا نکش
گویند و نکو با این خبر را نامند و این است و اگر نام چوب به خبر نکش
در کشش آید آنرا بر کشش گویند و اگر از چوب به خبر ببارد در قبضه و آید
آنرا خونی انداز گویند و اگر رسد آن برابر قبضه آید آنرا سرخ
گویند و این را سخن خبر گویند و اگر نکش بجان بدون قبضه آید

که سندان یک گشت آید در آن نه ولیکن رعایت اصلی در کند بدن
غیر از گشت و آنچنانست که راست بکند چنانچه زور دست بر چهار پشته
دست چپ را از هر دو بالا درست و چپ کند تا غیر راست رود و
که ترا از محلی که گشت فایده است چنانچه در اصل وضع اگر گمان راست
ست همچنان راست در آید و راست از دست چپ دور زد و گشت
زده از محل مذکور نه چپ چنانکه غریزی گفته است راست کش و راست کن
و راست ران راست به بین راست نشین راست نشان نه و کند
اوستادان برین نوع بیان فسر نموده اند که جمیع اعضای خود را بر
کمان گشته بر صمد ظهور آورده غیر را بچپ وصل نموده تا همه گشت کشند
به فاصد چنانچه از منافشش مورا گرفته بر می کنند همچنان وضع
غیر را آورده اند که گویا گرفت اندر گشت بنزد مورا اندر منافش

چنانچه در وقت گذاشتن جمیع مقاصد مذکوره بود و وضعی که از جایگاه
و صورتی به صورتی کرد و اسبده بود و باز بهما مقصودست مراجعت نماید
و کشیدن نیز بجانب و رهن همان که بعد از منتهی شدن کشش که برای
برویدن نیز حرکت نرم میشود آنرا کند میگوید پس معنی کند برودن
بدست از اصل جای خود که بود با وصل نمودن نیز و در رهن آوردن
نیز بطریق ضرب مذکور و بعد از معلوم کردن لفظ کند باید دانست
که در حد کند اختلاف کرده اند بعضی بر آن رفته اند که بعد از کشش
چون بقدر رده یک نیز با همانا مانده برقی بگذارد و بعضی هفت حصه
نیز را در کشش آورده است حصه نیز که بانی میماند کند میبندند
و بعضی هشت حصه نیز در آن آورده و حصه که میماند بجلدی نام جدید را
برمی آورند همین را کند گویند و با احتیاط و موافقت ضعیف است که نیز

پست و یک حصه که باقی باشد با ضرب کنند و او را دارند و این قیصر
 همین عمل دارد و در جلدهای تیر بسیار نافعست و از مسواک کردن و غیره
 میماند و قسم دیگر آنست که در وقت کشیدن کمان و چپ و زوید
 دارد و تا آمدن کشش تیر موزی که با انگشت بافته بعد از آن دست
 راست را جلدهای نام پس بر دودست چپ را بطرف نوک و فشت
 میل کند لیکن حرکت هر دو دست معافا فاصله بظهور آید و اگر
 وزیاده باشد بکار نیاید و بعضی از نصف کشش دست راست
 که بر پی دارند آنرا کند چپ را کوبند چنانچه باین معنی شری از مبر
 جلال اسیر بخاطر بود بقیه قسم آورد و دست در کمان ایردیش شد
 نیم کشش تیر نگاه نکند و بگردن نظر دارد و نوک زوید پیش تو که اردن
 آنست که دست چپ را وقت کشیدن و کشدن و موافق در آنست

در این

یعنی کتب در چنانچه شایسته باشد زنده است و آن همین را گویند و گذارد
میباشد پس تفصیل که گذاردیم راست است و او را اندک گذاردن
را بدست چپ و درین اثر خبر و در نزد و بسیار بد و زود غیر اندک زیاده
نما بد چنانچه عجزی گفته اند که گذارد و باید و در غیر تا اثر کرد و در او
حاصل این زمانه را که در غیر ظاهر علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که در دست اند و در دست اند که در کتب و در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ
چون مکرر در کتب و در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ
شاید را که بعضی بر آنند آنچه که بدست راست نسبت کرده اند آنرا
چنانچه نامند باید و آنست که گفته اند در بعضی از سال و در دست چپ
میگویند که در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ
نیز آمده است و در او از راندن و در اصطلاح نیز آمده از آن است

که قبضه را بچاشب پیش بسوی نشان زور حالت گذارش بر اند و بپایه
 که بغیر ص کند اندام خود را بطریق رو کردن بیشتر بود که نسبت حرکت
 مذکور زور و خوش بگذر شده و در معادن کند که در ناخبر جلد رود
 و بسیار بد زور و در هندی آنرا بول گویند آنرا در بعضی مقامها
 که نه نشسته بی اندازد و در سواری با در بعضی جای نشسته اردن
 آنجا مشکل است کردن و راندن بهتر بود و در غلای استاده اند
 مذکور اردن زیباست پس باید که این جمیع حرکات که مطلق بکنند و از
 بدو در وقت را کردن نیز بر عین غلبه و آید که ناخبر بر او بر سه
 و گمان آن باشد که سپاه را نیک از او بگذر که باز نه آید و
 ایهام را نیز بگذر بی از او گشته و آنرا بگذر که زده بشکم ایهام مغرور
 و نیز راست برود و باید که ناخن ایهام که گاه و در از نباشد اگر گناه

پس در فرستادن تیر زور بر ناخن رسد از انجمنی خن از بر ناخن
 مذکور بر آید و اگر در دست الکتری پنج ناخن اهام سنگست میشو و پیش
 که ناخن اهام برابر سر اهام باشد و چندان آن باشد که در وقت
 کشادن تیر برود و پار قدری بچیناند یعنی خم دهد لیکن برود و پار از جا
 خود بر ندارد و بعضی بای غضب را وقت کشادن بر ابر بای پیش
 بی آرد و بعضی برود و پار بعد صحتی شدن کشش سویی نشاند حرکت
 میدهد یعنی بر بی دارند چنانچه در استاد رو گرفته شده و این کار
 برود و با تیر محکم کند و همین را چینه نامند پس هیچ حرکات
 نیز دفعه واحد و یکبار آید تا تیر اجابت بگردد مقصود برسد
 کلبه ششم در بیان آغاز آموختن تیر اندازی و دانش مفید
 نشانده مشتمل بر دو جز می باشد اول در بیان آغاز آموختن تیر اندازی

چه آنکه هر چند این چیزها را سابق بقید قلم آورد و لیکن بحسب تائید
 باز مرقوم میگردد و باید دانست که چون نیرانده آهن حادث کنند
 اول باید که در استند ای چوبس کمان لازم که بغایت نرم باشد
 بدست دارد و بار غایت ثقیل و مست و کشش و غیره زمان زمان
 بکشد چنانچه که در شرح کشش و غیره بالا ثبت یافته چندین بکشد که
 نشود بعد از آن از کمان نرم که از حد زیر دست باشد و نشان از آن
 بگذارد و مقدار یک کمان دار از نشان دور استاده نیرانده از دو
 اینقدر رنگ غلط کرده آید یک کمان دار نشان را بیشتر برداشته
 کمان دارد و چون سه کمان دار رنگ غلط شده باشند بعد از هر
 بعد را تیره راست کنند و چاره و آزرده کمان نشان را استاده کرده
 باندارد و چون اینهم غلط شود بجان بجان کمان نشان بیشتر برداشته

کمان چنانکه وز بزی گوید سه اگر غیر نهایی شود محض نشانه بخوبی که
کمان جدا از بقدر کمان ز خود دور دارد و باقی بسی بید مردانه دارد و بسبب
خط آن یک کمان و که کین بیشتر پس و که بیشتر و سانش بیابان به
میر و بی خوشی به بید تمام ای خداوند کبش به بستان عاظم باند که
در بین غن شوی محض بخت تر آید شود و بختن غیر راست به باغ
و بکر که بس خطاست به به بختن ناست و یک کمان رسد چون
فرستادن غیر بقدر زمین نیک حادث کرده باشد که سر بخت
راست بخت بر طرف بر ساند و خطانش به بعد و بید آن و شکار بخت
رو و جز به بخت در بیان دانش مفید نشانه باید و است که در سکه
به است اتری بنویسد که کثرت نه موازنه صد و بیست قدم است
خضر دست فیض به نشانه دارد و چون موازنه صد و کام بود

بنظر را بر نشان دارد و چون موازنه هشتاد و قدم بود وسطی را
 بر نشان نهاده و چون موازنه شصت قدم بود سبابه را بر نشان دارد
 چون نشان از انهم نزدیک بود کوچک چکان نیز را مباد نشان دارد
 والله اعلم بالصواب و در رساله سهم الاراد و خفج العباد و این باب
 را بر بن سوال آورده که چون نشان موازنه چه رسد که مستحق
 و گمان بر خود بود و خفج دست قبضه را می دوی نشان دارد و گنج
 اگر موازنه سباده گزیده خفج دست قبضه را بر نشان نشان کند
 چون دو رسد که مسافت نشان باشد وسطی را بر نشان برابر کند
 و اگر نشان بر رسد که باشد گنج سبابه و چکان نیز را بر نشان دارد
 و گنج بد اگر موازنه نشان کند از رسد که بود اندک نیز و نیز از نشان
 قبضه و اسفند بگذارد و تا بر راست بر نشان آید گنج سهم و خفج نیز از آن

و سره کردن ثانی در آنکه سره کردن ثانی در کار غیر ایند از بی کار چنانچه
 چنانچه در رساله هم الزام آورده که نظر بر ثانی که حق چند نوع است
 اول نظریه درون کان است یعنی جانب راست و در وقت غیر این
 فن دوم بیرون کان است یعنی جانب چپ کان پس باید که از هر دو
 چشم که در انکسیدن غیر ثانی و نظر را از ثانی جدا کند و بعضی
 که دشت را بر ثانی سره میکنند و در زشتی این از کان بسیار
 نرم است بی آید و نظر ضبط میشود و بعد از آن هر کان زود بسیار
 پس استعمال کان نرم با نفیسم میکند که مفاصده که چون رنگین
 و کان را بکشد دشت را بر هر چه برانج دارد و چنانچه نهی میشود تا
 بهین قسم استعمال نماید بلکه با غیر کشیده که از این دو سوی هر برانج
 دشت بکشد و در استعمال دو قسم دیگر که بالا ذکر شد یعنی در ثانی

کمان نیز با نفسم در زشش میکند و اندر اسلیم و همین قسم او دست
 استعمال حکم اندازی گفته اند و بعضی حکم اندازی را بچشم میگویند
 که در جلوه اهرها بجا میزنند و خطا نکنند و برای حکم اندازی اقامت نظر
 و کندن دست با رعایت و استقامت هیچ چیز را ذکر نموده است
 و در اگر نظر بر جانهاست و دست نه نیکو سر و نمکند چنانچه نباید و نقطه
 است و آن بسیار نوع بیان کرده اند و لیکن آنچه اختیار هر یک است
 در تخیل ذکر کرده آید و آنچنانست که چون خواهد که نیز بکشد به جلال چشم
 غیبت کمان را نگردد و چشم راست سر چکان و هدف را برابر دارد و در
 چشم و سوخته را برابر نوک چکان دارد و نیز بکشد و این سخن
 دست دهد که نیز بعد کشیدن زمانی به او دست نه نیکو سر و نوک را
 چنانچه ظاهر علی گفته است و در کشش بوی چشم و از شش نوک را نیز بکشش چشم چکان

و این نظر هر کس را میسر شود بسبب بیانی بعضی جاء و غیر انداختن بر جان
 پرنده و دودنده یا غیر انداختن بر پشت یک دو انگشت و عقین قبیح است
 و با برگشتن روان سوار است و با خود دانست مژده این نظر نکند
 و در اینچنین محلهای بر چیزی که غیر خواهد انداخت نظر را بجا نهد و
 اصلا مگرداند چنانکه گفته اند که بوقت کنون غیر نظر را بر پشت نکند
 که چون کرد و در کین کردن برای گرفتن موشش معنی چشم و گوش
 دل را بر نشانه کار و دور رساله قوسه آورده که نظر را هر سویی
 قوسه و بوی غیر بر نشانه دارد و بعضی گفته اند که در نهانی کشیدن
 که آن نشانه را در میان دو ایردی خود بدارد و بجان و نظر در نشانه
 کنون پند نه راست باید داشت و قول درست آنست که در وقت
 کشیدن نباید کنون همچو نقطه بر کار نظر بر نشانه دوخته باشد و رایج

پنج چیز دیگر در نظر نباید جای آن از مهابهارت منقول است که روزی در آن
 بر درختی نشسته بخود درونا خارج و رآید بن کرد ان خود فرمود که از شما
 کسی هست که سر این زراف را که برین درخت نشسته است نبرد بکشد
 که از نوبه استند بهر کسی که اشارت شود میتواند زد و در وقت کشیدن
 گمان از هر کدام ایشان جدا جدا پرسید که چو می بیند همه در جواب گفتند
 درخت عالی و بالای آن زراف نشسته می بینم و درونا خارج استند
 زدن سر زراف بر ایشان نکرده و روی بوی ارجن آورده و گفتیم
 می بینم جواب داد که سر زراف هیچ چیز دیگر در نظر من نمی آید استند
 فهمید که نظردل ارجن بر نشانه قرار گرفته است البته خواهد زد و آن
 به غیر آنه اخن فرمود بنوبه استند سر زراف را به غیر نزد است غرض
 از آنکه که رساختن این نفس است که نظر بر آنه از دل او بغیر نشانه

جانی دیگر نباشد و جانی که نظر فرامسبک و یقین که دل هم انجام برده
از بجای که نظر و دل به ما بمحصول می انجامد روزی فقیر موافقت با غیر همین
قسم اتفاق افتاد که حضرت ظل سبحانی از کناره در بای چمن سوار شد
و در باغ جعفر خان شریف پیر و نه فقیر نیازمند در جلو مبارک حاضر بود
که سوار بی مبارک در زیر درخت آمد که آن درخت در نهایت
بلندی بود چون حضرت بآن درخت نظر کردند بر سر آن درخت زان
نشسته بود و به خجسته داشت و کردند که این زان را به زنبه فقیر و لطف
عرض کرد که هر دو مرشد بسیار و درست و سواد بی سز زان دیگر در نظر
می آید باز فرمودند که باندازید چنانچه یک کر شاخ و گیان خامه آید
مبارک بر دوشنه از دست خود باین بخت غایت کردند از فضل
او سبحانه تعالی و از برکت دست آن حبشه حشمت بهر سز زان رسید

و بیدار کسی از امر این دجیره در انوقت در جلو مبارک طاق
آفرین و تحب بن بسیار نمودند لیکن سبب مذکور سفتن این نقل است
که نه از دل خود را هیچ طرف ندارد و غیر نیازمند محض برای
این نقل را ذکر کرده نه برای خود العیاذ بالله که این خبر اگر
در خاطر بگذرد و متوجه باشد او در پامیکرد و پس بر هر فردی از افراد
انسان لازم است که در هر روز و آنکه روزه گوشت که هر چه روزه باشد
بازوبست و اگر آنچه در خاطر دارد شود توبه و استغفار بگوید ^{استغفر}
ربی من کل ذنب و التوب علیه و نظر بر نشانه کردن را ظاهر نمی باشد
که اگر در میان خفته سواد و مپسود از آنجا نظر کردن بهتر بودی و بهتر
تر و یک مینشد و از خطا و در گذشته هم در بیان نه کردن کن و ^{خفتن}
رخ کمان و شش خن کلک و بر و رشتن آن در رخ تیسیر و آب می

و وصل کردن خبر داد صاف هر دو پیش خبر و از آنجا خبر بجنبه دادند
 کنند و صفت خبر که چگونه باید و بیان آنرا بی خبر مستقیم است هر دو خبر
 خبری که اول در بیان زده گمان و شناسختن رخ گمان به اگر گمان را
 با دو نوزده کنند یکی گمان را در دو کشت زود زده برد و از هر دو دست
 بگیرد و هر دو را نوزده هر دو میان خانه ها بپند و با قوت نام گمان بپند
 چنان قوت کنند که هر دو میان خانه گمان را زود برابر برسد و اگر گمان
 بخانه شده پس خانه که فوی باشد در آنخانه رود بسیار و در برابر
 شود چنانچه درین نظم بیان میکنند مساوات خانه بکن هر دو
 که تا فرق بود بیکت رویی که اگر گمانی فوی خاکی نه دو چندین
 در و زود کن پیشکانه و اگر گمان با قوت بسیار باشد بزرگین
 چنانکه هر دو نشانه قویب زمین برسد دویم که یک زده در زبانه

اوراست بد که بعد از زده کردن قصبه کمره بکند و سویی خود کند تا اگر برآ
خامندن بکمان غلطیده است یا سانی تواند بر جلد است و اگر کمان فوی زده
کند باید که بر زمین بخلط و یا بر علی کعبه کرده مربع بنشیند که اینچنین زده زده
راه مغرب برساند و اگر کمان سخت فوی باشد بکند و بگردان بکند تا
هر دو دست بر هر دو مهره کمان بنهند و از بسبب پشت کمان بکند
تا با سانی زده شود و بعد از آن زده در زجه کمان را باقی انجان بکند
بدان و نا فراموش و در رساله قوسیه آورده که زده کردن کمان هر چند تا
لیکن آنچه معمولی است و آن قدم است شمر آن چنان نموده می آید که هر دو
زانوار در هر دو خانه کمان بنهند و گوشه های کمان چنان بکشد
که انگشت سیاه در چاکه غایب یعنی جای که گوشه سیاه باشد برسد چنانچه
در نظم گفته شده است بر قوس چون چال قوس و ال دست

کف را بگوشه دار نمایان قرار داد چون کشت خانه حاصل بجا گرفت روز

در کشتن چاشنی و به بین هر دو خانه را و چون گمان نزد آید از برابر

قبضه چاشنی و هر روزی گفته است بسبب باده چاشنی و بکش

بند روح لیکن بجا یک کفش دو شده چاشنی هست که زبانه از یک

لشت که بسیار بر تخته چرا که اگر گمان فوت ناکت ناموس نبرد از

بشکند و اگر کشت بود نیز خوب نیست پس باید که اول چاشنی بکشد

بعد از آن آهسته آهسته بکشد چنانچه خیزی بهر نیمه گفته سه حرکت

بود گمان و اگر کشت به کشت کشیدن آفت است و اگر کشت بود

حالت آورد در سخت بود و حالت آورد و اگر گمان نوبت باشد بزرگ

و اگر گمان بکشد و بزرگ انداخته دوست زور در زده به دارد

نار زه فرار کرد پس بعد از چند روز آهسته آهسته بکشش آورد

و نیز اندازد و کمتر از دو هفته گمان نوزاد فروخته آرد و چنانچه گفتم است
 چون گمانش زده شود بگوید دهانه اش چون تر از نور است باشد
 انگلی بر غیر آنست و اگر در محلی تنه باشد و خواب که گمان نوزاد کند
 برین شکل زده کند باید که بر زمین مربع بنشینند و گمان را بر ران چپ
 دارد و گوشه راست را اشکال کند پس دست راست نکند
 و چنانچه دست چپ زده و در زپنه کند و عمو صد گزانت که بر آب باشد
 و گوشه که نوزاد درون بدن چپ در آرد و قیقه که نوزاد در کب است
 چپ جانب پشت بر و چنانکه گمان پس پشت رود و زده و پسند
 نوزاد باشد بطرفی چپ و سر گوشه بالا را بدست گیرد و نوزاد را
 راست که نوزاد چنانچه در چپ زده و در زپنه در آرد و بگوید
 بر آب سوار باشد گوشه فرو و بین مادر را کت چپ در آرد

و قیصر که از بدست چپ بگیرد و بدست راست زده گمان بآید برود
 و برود و هر دو دست گمان را زده کنند و چنانچه اگر در یک جا
 هم که از زده تواند کرد و لیکن چنانکه گفته شد و لیکن گمان نرم باشد
 زده تواند کرد و اگر گمان از دست فراتر رود و سبب بر شکل کشند با
 نو باشد بر زده نخواهد شد مگر قیصر که نوشته میشود و اینست که اول گمان را
 به آتش نرم گرم کنند چنانکه گمان ابرو است و اگر نرم باشد آتش کاری
 نظاره گرم چنانچه بهترین معنی که بدست خوان بآید کام دل اند
 آسمان گرفت و در روز گمان بگری آتش و آتش گرفت و پس بر در چرخ دراز
 کند و زمانی زار آتش و هر بعد بجان بجان و اند بآید و در چنانچه
 گمان بر لب رسیده است اگر نشیند چنانچه در کار زده و در چرخ
 چون بود زده که آید زده کند و بعد و نا بگرفته که از آتش و بعد

یکهفته بتدیج یکشش و را آورده و نبر اند از و و کشتن مرغ کمان نبر
اند از راه واجب است زیرا که اگر کمان بی مرغ باشد و نبر اند از
مرغ کمان را نشناخته خانه بالای کمان را فرو نکند و بالین را با
و نبر اند از و هر که نبرد است نرود و درخ است که خانه نرم باشد نرود
با کند و خانه که قوی باشد فرو نکند و نبر اند از و زیرا که چون کمان
در دست گرفته میشود و جانی نبرد باقی ایستام باشد و شش نبرد
انگرفته بی آید پس طرف با که جانب پناست کمان اندک پیش
بمی گویند و طرف فرو که جانب زمین بسیار باشد یعنی در زمین
و درازی خانه فرو و بنده از خانه با نشسته بسیار میخیزد بر آن خانه که نرم باشد
با کند نبرد و خانه موافق و هموار در آینه و کوهست با نشسته را اندک
جانب و پناست نبرد که اندک هر دو کوهست نبرد و موافق نبرد
جانب

چنانچه بزرگی کو به دست قوی را فرود آر به ضعیف به وقت کشش
نه در آید لطیف به بر آن گوی که با لکمی به سویی راست خود کشش
افکنی به بزرگی دیگر به برین معنی کو به سه کی ترا که خانه خنبه بود
تو به با لکمن کان کسزیده بود که آن خانه را میبختی تو به نه به یقین دانم
آن نیز کرد و نه به اگر چه در بعضی رساله درخ کان را به عبارت دیگر
بیان کرده اند اما آنچه معمول هر یک او ستاد است و به لکمن
میشود و درین مختصر ذکر کرده و اگر شب نام یک باشد درخ را سر و نه
کو به پس قبضه کی ترا و مشت گرفته و دست به بر کرده اند بهر کدام طرفی را
کو دست خوش کند درخ همان بود به است اگر تو بخونی درخ از کان ۶۴
بر آن کان کند دست خوش درخ همان به میگوید به موقوف ضعیف که
درخ کان به چهار قسم است اول قبضه درخ دوم درخ خانه سهوم

هر دهره که نوزدهم کو سینه چهارم باقی کوه که آنرا در هندیه
کنده کی نامند پس باید که هر چهار رخسار را بر آنند از جدا اند تا بر راست
رود و کانی که در اصل ساخت بر چوب دارا موافق رهنمای مذکور
چون مذکور باشد بهتر میشود و اگر در چانی که از آتش موافق
بر خیزد و رست بنسازند لیکن بعد از مدت باز صایع میشود و کلیه
اینست که خانه نرم را با لکشد و هر دهره را با جانب و نشست
نایل کند و کندی موافق هر دهره با بنین را راست دارد و بعضی
زده در میان هر دهره با بنین باشد و در قبضه جوی نریا بنشیند و گاهی
و ایضا در چله بناسد که کم زور و کم پند میشود و این را در اصلاح
نیر از آن چله کش که بنده از آن راه که بسبب دبر در چله بودن
روزی که کشند میشود پس باید که کن نیر اندازی را هر روز

در کار و بکن

در کار داشته باشد و هر روز فرو و آرد و هر شب بر چاه سوار کند و اگر

شب فرو و آرد و روز سوار کند و اگر غیبت کشم پس باید که بعد از دو

روز خود البته فرو و آرد که دم گمان هر جا بماند بعد از گمانداری پس

کوچند و این خبر اند از راضی و رست که بداند گمان که کند و گشته نشود

و دم گمان بجای میماند و کار بود به حسن ظهور آید و الله اعلم جزیه بر

در بیان شناختن ملک و پرورش آن و آنچه بود و ملک است

و در بیان رخ بر و اسبی بر و وصل کردن خبر و اوصاف

در و شن خبر و آنچه بر بچیند و او از کند و صفت خبر که چگونه باید

و بیان اجزای آن باید دانست که ملک که گزنی در بلاد هند و

و در طرف عظم آباد و چند و گراست احمد آباد و بطرف حیدر آباد

به هر یک ملک و غم غم باشد بنا برین پنج اثر ایست

و

و مشهورست که سلطان محمد پادشاه احمد آباد بخواست از بهار رو چینه
با احتیاط تمام با پنج کلسک را طلب داشتند و در احمد آباد مذکور بجای
معروف بر کپاشی شانده و در آنجا کلسک پسترو پاکیزه تر میشد و در هر شب
که میشد و تا پرورشش بآن مذهند و کپشانی و خبر داری نمکند و بوسم
و هنگام آب مذهند و احتیاط کلی بر آن مری مذاشند باشد زیرا
فوت و زوز بکمر و در کمر سم شود چون کپاد بی زور خواهد بود و بکار
بزرگ خواهد آمد و احتیاط در آن واجب و در وقت و باید که کلسکین
و اسنوار و علم باشد و رنگ کلسک چون عکاسی خالص باشد و ملک
باید که بر جایی خود بچینه شود و در ج خود خشک شود و اگر بخوابد که ملک
نشاند پس باید که هرگاه کپشانی خود خام باشد و خواهی که
از آفتاب نشت و ملک را انتخاب نمایی پس از آن بچینه خود در بر آید

و ملک

و کج نکو دیده بود و در جنبش این به نسبت با بر خود استواری و
 استحکام در یافت کرده و چند زیر آن کونا به پشت باید داشت که
 آن شاه ملک محبت و دوست و برکت بالایی آن نسبت به دیگر
 بار یکسپهر و هر کجایی که زور چنی پوست آن ضعیف کرده و اگر زور
 بر برکش نماید که دو کلکش ناتوان شود و از هزاران چیدن
 آنرا چیزی که او سنا و آن فراموشه انداخت که به کندگی و پیکار
 خیال را راه نهد بلکه فباستواری در تک و راسته و بر پوست
 و کم مغزو صاف کرده و همواری زیر که بهی چند زیر که کونا به چند
 باده دراز باشد و اگر ملک در صد ذات خود راست بر آمده باشد
 و بر زور کمال خود مانده بود و آنرا باید داشت که خوبست و اگر چنانکه
 آنست در دست که باز جانب چند که زیر چند خواه کرده باشد

اینچنینی که در اینست
 اینچنینی که در اینست
 اینچنینی که در اینست
 اینچنینی که در اینست

جایستی و پندی نباشد و که برابر و جان باشد و چندی که در دنیا
که است خرد و بود و آنکه اندر چشم آهوه بوده باشد و چشم که به
باقا که به نذر برابر باشند و در مقابل هم و به نذر این از ملاک است
هزار است از یکدیگر کم و زیاده در کس که و بار یکی نباشد و از هر
سادی بودند که در خور و کلاهی که هر چند نذر که ماه و سینه
در آن باشد بهتر است و بعد از بر آوردن قالب چون در قیاس
درختند و باشد و هر چند که سنگین بود بهتر و در ملک که در شش نایل
بسیاری باشد باید دانست که ناچیز از درخت بریده شده و و
هر چه باین بر روی باشد باید دانست که در چرخ و اصل خود کم تر یک
دفعه بوده که بسبب تنهایی و انغ زردی آفتاب بر روی آن زرد
چنانچه چیدل کوچه در محبت چهره زرد و چهره آفرین

این کلمه

زین گلستان که دادم برگزینی انتخاب : عزیز بی دیگر هم برین میگوید
میت چندی برای عشق کوهی شکاف آید استکی روان و چهره کاهی
نکاده آید و اگر تیره رنگ باشد باید دانست که کلک آفتاب بار
و بدست و بر برابر نیز بود و با و رساید و بکران مانده و در موسم
دلخواه بوقت و آن آب و می قفلت نیکو نمودن برای خوبی کلک
از واجبات و ضروریات است و بعد از بریدن گلها را در سبزه سبزه
بپوشانند تا بهم بگذارد و تا سال بران بگذرد و هر چند بسیار بگذارد و گفته شود
چوب نرگد و افغان یک سال است لیکن در باران آید و در بعد
از انقضای مدت مذکور آنچه موافق وصف مذکور خوب مانده
است هر گاهی آنرا در نمود و دیگر چند روزی بهمان حالت بدارد
و بعد از آن سبزه از بر آید و آن از قالیچه کبره کلک بکار و منتهی

یعنی چرخیده و همین را در اصل چرخ بر آن کرده بر داشتن کوپه
 نگاه از قالب بر آورده بعد از بر آوردن از قالب بجا فست نک
 دارد و بلکه در نه چرخه در موسم پرشکال دارد و در روز آفتاب
 میدهاده باشد و ملک نیز بچیند قسمت چنانکه که کوری که احوال از کجاست
 و غیره و اینست دستان مرد صفت و ملک خطای و جوب خدنگ بجز
 که در و صفت رواج دارد و که کوری دو قسم است نر و ماده نر است
 که کران و صفت و اندک متز بود و آن برای خبر کوری و شکاری و نو
 و جز آن بکار آید و ماده آنست که تنگ پوست و سبک و بسیار متز بود
 و آن ملک برای خبر نای دور اندازی و جز آن بکار آید و هر ملک و جوب
 که برای خبر و خبر کز به برند در چله ز سنن باید بر به که هنوز و خست است
 در خود نمکشیده باشند و ششماه کنند و را در سام میوه بکلیت از خاک
 بچسبند

بعد از آنکه دو ماه دیگر بپاست دور کرده و در سایه نیز خشک شود و آنکه
 سخت و سبک کرده و زرد و ناب بکشد و کلک را از طرفت ج بکمان
 کند و طرفت با که سوی آسمان باشد سوخار و روح نیز آن باشد که یک
 پر را موافق سوخار فرو می کنند و دو پر را بالا گذاشته نیمی انداخته
 نیمی در برود و کار بسیار و بعضی بر آینه که یک پر را بالا گذاشته
 و دو پر را فرو و سبب آنکه روح در اصل ساخت نیز یک پر است چرا
 در اصل ساخت نیز یک پر را معانی چشم کلک نیز نگاه دارند و نیز در
 وصل کردن پر خانه یک پر چ کلک طایفه راست پر می کنند و
 کلک نیز چهار انگشت خالی کرده از سریش وصل می سازند و بخواهی
 آن چشم نیز یک پر را پر چ کلک را بالا و دو پر را پایین چشم
 نیز گذاشته و وصل می کنند چنانچه در هندوی دین را چول گویند و بخواهی

هر چنگه پره که وصل کرده است بر میبایست پس بر او درخ
 موزنده که در دل یک پره دوم و پره چنانچه در رساله در اینست
 آورده و درخ است و در غیر این نامورگی با دو برکش است و در
 چو خواهی که در طاق غیر از یک تیر کشی این دست بالا کنی درخ باو
 بر را با یکو به از دخی کن بدینسان تو در وقت کار و بعضی افعول را
 برین مثال میخوانند که یک بر را که خود میبندد از آنکه گویند و دو
 بر را که با یکدیگر دارند بر یک جانب نیست است از آنکه گویند و در اصلاح
 خوب ریش میبندد مانند یک تکه معقد چهار بر اند با شیار آنها بر یک
 بالاست از او در اصلاح خوب معقد است هم گویند و در فارسی پاس
 دار نامند و بر یک جانب نمیدانند از آنکه نامند و خوب ریش
 مسبره گویند و نیز از آن طوطی نیز گویند چنانچه در غیر اینست

بماند

ن

همان پر که سفید مغایل بزد : همان کن نشست خود ای پدر مرشد بر کج
 گفته و ارد لقب میزد که گفتوم واری نه نشست خود و پدر را به
 باه کشد و به از که تا برست بیدی صلابت بکارت بر رخ به بالایی
 آن سوی بر است نه بر نزد یک اصحاب اینها را خواست نه در بعضی
 رساله با عبارت و پر افتاده است و آن است نه در رخ و
 این نیز نام بر که در رخ نابد و ز سپهر چو بر کرد و ایچ نیز انچه
 دو پر دارد لا همین رخ کنی با لگو و بر تاب یک پر در ارد و در رخ
 بر تو گفتیم که بوشد ارد اما قول اول که اختیار بعضی دوستان است
 که نیز مثل جانور است و جانور بقوت دو باز و دست میبرد و در دست
 بر زمین بسته خود و میخانه و هر دو باز و دست با می کنند پس درین
 اختیار یک پر با خود می کنند و دو پر با بالا و نیز به تجرب معلوم کنند

که چون بدین طریق نیر اندازد و در دیوار بر دوش و بر برای
 دور اندازی که عبارت است از انداختن دغیره بر سر پشته و بنیاد و بخت
 بر تاب اندازی دغیره یک پرده برای بس اندازی که فرودست
 بعضی اوقات که در پرده هم انداخته خوب کار کرده و باید دانست
 که بر تاب هم طایفه را میگردانند چنانچه بر کس و بر عتاب و بر نقد
 و بر بدم و دغیره لیکن بر کس بهتر است باید که از نام کس که دگر
 بگیرد که هم لازم و هم سخت و جلد میباشند چنانچه بعضی بپشت
 این چنین گویند که کس را بود بسیار عمره و آن بر کس که کس بر سر
 و مسل میکنند و میباشند عمر خلق آن بر دانی چیست آن بعد
 مژدن خبر دینی عمر حاصل میکنند و و مسل کردن خبر بر کس که از
 هر جهت و اینجا است که من برای نیر انداختن میباشند که آنستین

برآمد و پا برهنه شود و باید که گزاسپش آورد و خفته کند چنانکه قبضه کن
 سویی آسمان باشد و زده سویی زمین بود چنانکه در او اسب گمانه اری
 باهشت یا فرزند و غیره از میان بگیرد و باه و قبضه کن متصل
 بچکان غیره با قبضه انفصال دهد و با انگشت سیاه و ابهام دست
 و ابهام دست قبضه غیره را قبضه کند و از انگشت سیاه و وسط
 ابهام دست شصت سوفا را غیره گرفته بیشتر اند و نظر بر سوفا
 و اب و معانی خط قبضه و بجای غیره دو یا با باشد تا غیره را
 رود و سوفا را غیره از خط قبضه فرود یا با باشد غیره را است نرود
 چنانکه خیزی کف و زجانی خط قبضه سوفا را غیره در شیب و
 باه پره ای امیر که وقت کنان به غیرت زبان به دست است
 با بعضی گمان تیکند نبرد و با بافتند بعضی شک نیست این را که تری

اگر چه در دکانی زیاده فی خانه بکان و نظر داشته در وصل نمودن خبر
 اختصار در زد و خور و وصل کردن خبر باز دکان آنچه مخفی شده
 است که مسو غار خبر را از خط قبضه و از تحت قدری پنهان وصل کرد
 تا خبر راست رود و در روشش خبر است چه اصل است کی اگر جلد
 دوم اگر صاف سوم بر هر حرف رسد چنانچه خبری بگذرد است
 اصل است در خبر این شرف که یکی جلد صاف سوم بر هر حرف
 اگر در خبر این است صفت نباشد چنانکه رنبا به و این در جنب خبر
 تعلقه از چنانچه بکشیدن دکان و دکان و دکان و دکان
 و شست از دکان نیک بیکم دکان و خبر راست و بار خور
 و دکان و دکان و دکان و دکان و دکان و دکان و دکان
 چه اگر تا خبر این هر صفت پیدا کند و جنبه آن نوازند قسم است

سال اول

اول آنکه بار مسیحا بر سینه خود نهاده اند و در آن روز
 و کمان زور و گوناگاه سپردم و رفت و مرا کرد و آن خبر انکشت مسیحا بچینه
 چهارم از شش قبضه رفت کشته و آن خبر حکم آنکه بر مسیحا انکشت ششم
 و ب نیز کرم خورده بود و ششم بیکان کمان باشد و ششم بر دایه خبر
 بجز بیک نباشد و هم زور کمان از کمانه و باده بود و این چیزها خبر را بگفت
 و بگفت و در سار و است از این آفریده که چنین خبر را بگفت
 کلاه و سار و و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و سوغا
 خبر که و بگفت و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و بگفت
 و بگفت و بگفت و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و بگفت
 و بگفت و بگفت و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و بگفت
 و بگفت و بگفت و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و بگفت
 و بگفت و بگفت و بگفت و بگفت که بیک از شش و بگفت و بگفت

دور بعضی بسیار است و یک آده سته چنانچه چندین نبرد و قسم
مؤخر نموده اند اول آنکه اگر نبرد از نبرد راست اند از د و غیر جنبان
میرود و آن صیب بماند از نبردست و اگر از دست نبرد از نبرد جنبان
برود و نزدیک نماند راست میشود و آن صیب از نبرد راست است
چون نبرد از پشت رها شود و مسو غار نبرد بجانب آسمان و زمین جنبان
میرود و آن از فرود و بالا گرفتن پشت و از حقیقت شدن سوغا
نبردست و آنکه بر است و صیب جنبان میرود و دلیل بر گشتن و کی سوغا
بود و هرگاه گشت سخت بگردد و غیر نبرد سخت نخواهد رفت و هرگاه
گشت بود نبردست رود و اگر گمان چر زور و غیر سبک و یا
بالعکس آید باشد سبک نخواهد رفت و در وقت گشتان
نبرد باید که دست قبضه گمان بادیست نبردست برابر دارد و اگر زور بگردد

بر دگر باز باوه بود و در کف داندن غیر است نرود و آواز کردی غیر مرغی
 است سبب آنکه وقتی که شست جلد و بچکان کشید بر غیر کردن برود و باور
 برای غیر در آید غیر او را کند الحالی در آنکه در اصطلاح غیر اندازان
 هر یک اجزای غیر را نامهاست چنانچه هر دو گوشهای سوخار
 را پرده نامند و درون سوخار جانبیک زده می نشینند و تازه گویند
 و گوش سوخار را مهره گویند و فرو و سوخار آنکه بار یک است
 آنرا گوگو نامیند و مجلی که پرده وصل میکند آنرا پرخان گویند و فرو و
 پرده مجلی که رنگ میکند آنرا اجا بکر زده گویند و چنانچه بچکان که بگوئیم
 انگشت میباشد آنرا ترمر نامند و فرو و کلک متصل بچکان بقدر نیم
 انگشت کرده از مس با نوره با چیزی دیگر بسازند و کلک را بپوشانند
 آنرا سبام گویند و شام نیز نامند و در رازی غیر است و آن

بر نوع بیان کرده اند که اسبهم نصف الفوس و بیان این قول
 مذکور خواهد شد این است که نصابی در وقت اصلی در شیرت است که در ملک
 اصلا نصاب نباشد و آن نعلین یکشنبه بن کالبد دارد پس در دست
 در کالبد یکشنبه تا کرده و هر مرتبه که از غالب برار و ملک را
 برت با چه چنان راست است زد که سحر و نصاب در آن نماند یعنی یکشنبه
 در ملک بوده باشد بر آورده و چنانچه خونری که به سحر از کجای روی
 بر ناپیوسته کاری زرد استی بانی به نیر و چنانکه اگر بر ماخن کرده و یک
 و بسیار بگردد و در رساختن پر خانه و مباد که هر چه از ملک سخت
 و میل کند چنانچه بن بیان نموده شده و فراخی سوخا و نیر استی
 زده و به معنی یکشنبه و نه شک نیست چو سوخا زده را بگرد و شک
 کنند و مازین رو عبید ان خدمت که و لب کبر با چه چنانچه در و لب

سوخا

سو فاره را بکبر و دهر و دهر سو فاره و ریشندی و سسطیری برابر
 باید نام استوار آید سه اگر زه بکشد سو فاره در ده که ظاهر بود استمال خطر
 سو فاره غیر رایی نموده است یکی اگر از کلک باریک کند و این نموده
 برای غیر پراست و نموده و دوم به سسطیری کلک باشد و درین صفت
 است یکی اگر چون در چیزی برسد بوقت که شستن سو فاره در آن گشت و
 سوم هر و وار و آن چنان است که هر سو فاره از کلک سسطیر باشد
 و آن نموده مرد است و از سو فاده غیر ناچای وصل بر خانه بی سسطیری
 وصل کند و هر که از نام استوار آید و بر خانه غیر باید از کلک
 و چکان باید و اگر کلک باریک و مسک است بر خانه که ماه و پیر
 چنانچه بر تاب و غره و اگر کلک بر و چکان گرانست بر خانه و از آن
 به سسطیر مانند سسطیر است و غیر آن بود و نام و ستن خوب کند

و اگر بجان سبک و پر خانه دراز و پر کران غیر درست رود لیکن
 و در نزد و اگر بجان کران باشد و پر خانه کوتاه و پر سبک و زمین
 پس باید که نیز که هر اجزای غیر را جلو افتد یکدیگر درست کنند تا هر دو اصل
 که در چنانچه غرضی گفته شد بر و ملک بجان هر یکدیگر که موافق نیاید
 کنند نیز که در ساختن نیز آنچه استواران نوشته اند اینست که سوختار
 را بر چند و یک ملک که بالاست و وصل نماید و صفا و دایره قدر ملک
 قبضه میباشیم و بی چنین خشک نموده بعد بر مرکبند تا هر مرز را از
 بار یک که از سر کار و تا آخر بجان بار یک میبازند که در ملک
 درست می رود و سوختار میباید و کار و مذکور را با صفا و بجان چوم و چوم
 و هم کو چند و وصل پر خانه را از قبضه بجان چوب که برای غیر برین است
 بکشد و باز هر چه ملک و یک که از یکی بیشتر از اندام ملکش بر بود و بجان

و غیره

و بقدر سوراخ که برای وصل چوب پر خانه در ملک غیر نموده باید که
 باندازه کس این ابروان اشاره نیز نموده چنان قدر راست بپاره کند
 و منسوب آنرا از میان به نوک کار و کج خاک چل طور مسب از نو
 در اصطلاح نگران منبکی گویند بر آرد و غیره ای آن درست بپاره و یک
 و غیره فراموش و چنان کند که هرگاه آن است بپاره و اشیاء کند مشغول
 ناگردد و آنگاه سرش را در آن بر بپاره مذکور و در هم نموده و در سوراخ
 آن سرش غیر قدری داخل کرده که همه جایش برسد و در آن وصل نماید
 و اگر سرش از رقیقت برآمده غلیظ شده باشد قدری بر روی نشاند
 گذاشته تا آب تنگ نموده بپار بر و ناپا هم محکم وصل کرده و بعد از آن
 اندکی ضرب بزند بر آن و صد پر خانه تا محکم و دستوار شود و بعد
 صد چوب سوخار را که قرار داده اند غیر چنان و غیره سابق بی بسته

در چوب سوخار را با ناله سر و فشن بکار و صاف و درست
نوک دار تر کشیده بدستور مسطور می کشیم واده بچسباند و چون بخت
از کلک است بپندازد و دست که از کار داند که به چرخه ناپوست باشد
هر دو صحن مذکور این بی یک وضع برابر گردانند و بکار آنکه ضربی که در آن
از قالب برآوردن باور سیده با آنکه بسبب معناد نیز در کلک جنب
می باشد پس بر لفظی و سر می کشیم و کمر حبه از چرخه ناپوست و چون
دل نمودن و در حالت بکار و صاف کردن یعنی بکار و چرخه ناپوست
صورت سوخار از طرف بالا و چرخه ناپوست و غیره درست گردانند و آنکه
جای زیر سوخار را که زیر فاق است و آنرا کلوگاه می گویند از خطی
که سوخار فرار داده اند بقدری که خواسته باشد باید که درست
نموده بچرخ کاری صورت سوخار را بپیدا کرده بعد از چسباندن

طراحی

۶۸
بجای که بلند تر از کلک کرده و بعد از آن کبک فی باز کاره صاف نموده
کمی و زیادتی را درست کرده و جای خالیش را به ارسیده باز پی گیر
درست نماید البته اسناد آن نوشته اند که ناهفت مرتبه به خط نماید
که بعضی بعد از پی گیری مکرر ناهفت مرتبه پر خانه را نظر کنند تا خوب
بماند و درست شود و پی تراستی را بوجهی بکنند که اندک از خوب
پرست نماند باشد و اگر اراده رنگ کاری داشته باشد بقدر حصه
رنگ در وطن زیاده و کمیت از خوب نگاه دارد و اگر رنگ نخواهد پس
بقدر سریش مال که بعد از پیگیری سریش مال را باندک سفید و پاک
نموده بر پی کنند و نه است که پر خانه نیز هرگز از کلک پست و بلند نباشد
و کلوگاه نیز سطح نباشد و همچنان و باز که حس شود و مسو غار را از خوب
خشک و صاف و بی کمره مثل خوب از خون و گند و کیز و کبک

و گران هم نباشند و از میان نمی بگذرد و بی بدید کرد و کعبه و امان درست
 نشست نماید و بر نه بنم کرد بکشد اندرون فاق را بعد برابر آید و در کرده
 فاق بنشیند و فاق بچند قسم می باشد بنده اول عقلی است و آن برای غیر
 حرب و شکار و تفرق اندازی چار آید و دوم تخته سو فارس است سوم بدلت
 چهارم مورچه و پنجم در و در صورت آن سو فارس کوناد و گرو است
 بر نقد بر حد حق فاق است که چله نام در و مان و در آید و دیگر احوال است
 نصف کردن چکان باید و نیست هر قسم ملک با چوب باشد آنرا
 خالی کند بگذارد و بناله همان چکان که وصل کرده میشود و قدری
 چند بر و بناله چکان چسبده و اما بسیار بلکه اندکی که بسته و بنا کرده
 بعد و سرشیم آینه وصل نماید نفسی که سرشیم همه جای گیرد و در آن سر
 سرشیم نفسی باندازد یعنی بر بناله همان چکان که در تمام سوراخ آن

و بر سر راه بسیار راست نماید و هم پیش از وصل و هم بعد از وصل
 کند چکان را که در دهن او آن کی نباشد و راست وصل شود که گمان
 نبرد و وصل نمودن چکان است اگر اندکی هم در دهن او چکان باشد
 چوب کی باشد هر که استمال راست شدن ندارد و چنانچه غریزی بود
 سه سر و تناله و ایم در دل غریز چکان ترافه نفسی و یکسانیت که بر طرف
 که خوانند چکان لقب کنند آن طرف راست پاره کرده اند که متو
 کلک را بر آرد و در دهن او تناله چکان است طرف کلک شکاف
 یعنی سه حصه برابر جاک جاک نموده و درست کرده که کمی در بادنی
 و در آن نباشد با سرشیم و تناله چکان را که در شکاف سه کمان
 بار چوب وصل نموده از بالا محکم نماید از پی لکه باز در سیمان با قدری
 سرشیم شکوفه نماید و تا سه چهار روز بگذارد تا خوب خشک شود و بعد بگذارد

۷۰
ادراو انموده از بالا بکار و چرخیده و صاف نموده بر بالای آن پیچید
پنج عدد و انگاره بر پهنای دستور پر خانه مالش و او در خشک نماید بعد
پی و بگرد و بداند بدستور نه که در خشک کرده اند از یک مال صاف نموده
بدستور پر خانه رنگ و روغن بنیادی نماید و آن قسم وصل بجان را بگو
و در خواهند و این مخصوص برای بنیادی که برای و که و غیره بنیادی باشد
و بعد از بنیاد شدن بنیاد از رنگ و روغن بر آمدن است بر چنانچه
بچه اند لیکن احتیاط در وصل کردن برای بنیاد لازم که همه از رنگ
جانور باشد چنانچه بالا شرح داده شده و بهترین برادر کس و حاشا
انقصود باید که هر سه برادر در رازی و بنیادی برابر وصل کنند
و غیره هر سه برادر کثاوی و راسنی برابر باشند چنانچه در دیگر تذکره
دیکی و در بنیاد و هر سه از یک جنس بود یعنی همه بر کثاوی و یا از بنیاد

و با پیشنی و باز منقبلی باشد تا غیر راست رود و اگر یک بر از دم
باشد و بر دیگری از باز و غیر حیثان رود و هر سه بر در تقسیم بر سه
گرداند که میدان بر خانه برای بر تابی هر سه خانه هر سه و یک بر باشد
و هر هر طرف که داخل می باشد را کند لازم که هر طرف را یک است و غیر
و مع کنند که کی در زیاد می در هیچ یکی در آنها نباشد و در صورت و مشابیه
یک قسم بوده باشند و در وقت چنانچه بر در از کار و خط
میکنند که تقسیم میدان بر در از خطوط مذکوره معلوم میشود و غیر
استحکام بر در اگر پیش خوب بگیرد و آن خطها را در اصطلاح غیر کران
گویند و داخل می بر در انوار است یکی نمونه مرا می است و آنچنانست
که طرف سو فار بر در باشد دارد و طرف چکان است کند چون
و از کوزه بند مانند مرا می نماید و بعضی داخل می برای یکس از باز

بسیار خوبست که بر عوارض او در وقت در برای خاکی نیز غایت
 در هم برای باز کردن است و با انعکس نیست که بالا گفته است و باین
 انواع و اشکالی نیز بر تاس را شاید سهیم و اشکالی که دوست که
 هر دو سویی بر تاس است کند و میان بسته و در باین برای تاس
 در نوز و خیز و سپس که از یک تریو یک باشد از یک چهارم و اشکالی
 در از است یعنی هر طرف برابر است هیچ جا بسته است نیست و این روش
 در نیز برای دشکاری کند و سپس که از یک چهارم یکان باشد از دو بهر
 و بعضی سبب که این یکان این و اشکالی نیز میکنند و دیگر است
 برای موافقت در این و سنگینی کلک و پهنی یکانهای برای نوز
 و نگر و نیز برای برای حریف و دشکاری چهار بر و وصل میکنند تا در
 هم از دست نرود و نیز از دست بر و در وقت رسیدن بشکار

و عاين نور آقازي که از چرماي برمي آيد بسبب چيست آن اواز جانور خلکو
از جنبه ندي و پير بدن منجر باز ميانه تاثير با و برسد به حيات حار
و انجم هر کس بفرستد که در ماز و نام و غير چار بهرست و بايد وقت
که رنگ کردن پر خانه هم بهرست هر خبر کري نه اند و آنچه است هر رنگي
براي رنگ کردن پر خانه آتش کند مناسبت با رنگ و آب
مازه رنگ آتش بايد که در چو ن رنگ آتش کرده باشد سرش را
بگذارد و آب رنگ بستاند و رنگ نه که در و در و انداخته باشد و در
تا بکشي شود و بعد از آن که در غير جلا به و خشک کرده و بهر خانه رنگين کرد
و رنگ بفرستد و اندک به با صواب به آنکه در سر و بن غير افشانده
که سر غير کدام است و پاکدام پس غير هر دو جانب سر دارد اگر در رنگش
بلور زده و آرد و سر غير را ستر خوانند و اگر به دشمن يا بر شکار يا بهر شايه

چنانکه از امر خوانند و بزرگتر از آنکه در آب اندازد و سالی قرار دهد
 هر سه ملک که در آب و در آید آنطرف بچکان وصل کنند و در
 که به بود آنطرف سوفا رکند و بعضی گفته اند که گویست خبر از چکان سب
 پس باید که چکان را در شش انداخته و قد خبر بزرگ اندازد و بست از آنکه چکان
 مختلف اند بعضی دراز و بعضی کوتاه پس بقدر اندازه سینه خبر را بست
 اگر خبر کوتاه خواهد بود زبان خواهد کرد و اگر دراز بود تمام خبر در گشتش
 خواهد آمد و این عجیب و غیر بعضی درازی خبر را باندازه کان گرفته
 که گاهینا دراز و کوتاه میباشد پس خبر را به گاهینا درست می آید
 موافقت خبر با گاهینا است که سوفا را غیر از باند کان وصل از آنجا
 که بقصد پرسه پس از آنجا خبر را گرفته از فوج نامیدان قبضه که خط
 میباشد آنرا خط اوسط مینامند چنانکه بقیس که نوک خبر در میان

هر خبر که برین روشش با هر کمان موافق آید بزر آن کمان باشد و چون
 را اسنان اسیم نصف نفوس نوشته اند کلمه ششم در بیان وصف
 کمان و آنچه بدان تعلقه دارد سه صفت چرخ کمان که بیاز روی شده است
 نیم چرخ است که نامش میباشد کمان یک کمان است نسبت از ماه نو طرقت
 که بکس ماه آسمان در درجه اولی پهن از مرتبه چندی شعاع بخشد حق سبحان
 تعالی چون خواست که هر ذی آدم را بزر و حسن و عجب و جمال بسیار
 بپدید قدرت و قلم منح ابروی ماه رو بان را شکل کمان نکاشند هر
 آری نمود چنانچه عزیزی گوید سه در کمان ابرویش شد نیم کش غیر کمان
 کند و بگرد نظر دارد و نگردد و بدینش و جمال چرخ از نظم جان ادا و بخند
 و از دور هوا ریش ابروی خوابان چنین و چنان منقش بس کمان
 یکی مرکب از خرد و دم غیر مرکب از اجزاء آنست که بچند حرکات بسازد

و غیر مرکب را بر آتش که وصل در آنجاست خواه از چوب خنیا
 باشد و خواه از سنگ خنیا و گمان مرکب را بر آتش که از آنجاست
 چوب و شاخ و دانه و ریشم و دانه و رنگ و روغن و رنگ کردن
 در گمان بسیار و خنیاست چنانکه آتش را از آنجاست لباس و لباس
 ستر و چینه برای آتش آن که از حیدر و من سب و بهین
 لباس گمان لایحه رنگ که لباس است برای زینت و استحکام
 گمان اگر چه ممکن است که رنگ ندهد و گمان را تیار کنند اما در حکم چنان
 آدم حیدر خواهد بود پس بعد از آتش رنگ تو ز پوشانند و بعد از آن
 زبانه رنگ و نقاشی نموده روغن و چوب بعضی که پی رنگ کردن
 بر تو فقط روغن می کشند و می کشند و در گمان سه صفت باید اول
 راست دوم هموادی سوم جلدی و راستی گمان آتش که

از جنبا و راست و با رخ ساخته باشند و کمان که از جنبا و راست باشد
 هرگز نکست نماند و اگر چه با نقش طاجی میکنند لیکن چون دو دسته روز
 میکنند باز میکرد و بموافقی آنکه کاشفی برجع الی اصله همواری کمان
 است که صوبه بن هموار کرده باشند چنانچه هیچ جانب و بلند نباشد
 و جلدی کمان فسلق بختکی و سبکی دارد و هر قدر که خشک و سبک
 خواهد بود جلد تر خواهد شد چنانچه کمانی که ساخت دو سال و سه
 باشد جلدی بسیار کند و عیبهای کمان است که یک خانه و سطر
 فیه و فتناک یعنی نم خورده باشند و در سه ساله است از بی تو
 که فو نه ای کمان بر حسب قسمت در هر یکی و مشهر بقسم مختلف
 میباشد چنانچه کمان کبانی و دمشقی و رومی و یز آن خلاف کمانها
 هندست و برجیع اجزای و کمانهای مذکور در از خانه و کمانه که کاشفی و

قبضه و گستره از آن در باد و غم می باشد چنانچه زور کان مذکور در گشت
 می باشد بر خلاف کانه های هندی و دور کان بر سرست نوعی کاغذ
 خم و انجلیفت که کفچه و سنار برابر و قبضه نیز برابر دستارین
 نه است و نه بلند و در هر دو خمهای کان که از مهره گویند دور
 هندی جسم و پیکر می باشد برابر و انگشت باد و غم انگشت
 چله از چکانگاه نامبار مهره چسبیده باشد و باقی چله از مهره هوا
 خورده بود و از بین دور نیز صاف هر پی آید و نیز برای براب
 اند اندکی بر مناسب و بعضی این دور را شیرین خم میگویند
 زیرا که خوش نما می باشد و این دور از دورهای دیگر برای سوز
 و شگایت نیز بود و دوم چار خیم است و آن است که در سنار که قبضه
 در آن بلند بر آمده و هر دو مهره و از بین از چکانگاه گرفته تا وصل ^{نخ}

جدا از او باشد یا بقدر یکب انگشت و با یکب و نهم انگشت از نزد یکدیگر
 جدا باشد اینچنین دور که از یکدیگر پشش کند و در نهم به سنواری توان بود
 لیکن غیر راست بر می آید و در هر شکال یاری دهد و سوم در میان
 غیر اندازان سلف و دو انگشت و آن در اندکست چند آن خم نژاده
 و همین را که نهم نامند و این میگوینت و دور می آید که از او رسد
 بر اقبیت آری یا بطور منسوب که اول هر دور دوم و سوم و چهارم
 از اسبیرین خم نیز میگویند سوم که آنرا شکسته و دور و شکسته خم
 نیز گویند که در کان تمام هر دو مباحثها فیه و فیه و درین
 وضع چاهکری کان است بسیار می بیند و سرشش و پاسته منجمد
 مگر گمانی که هر چه بپاشند لهذا برای رعایت زیادهانی چوبین
 میخوانند و گمان هر چه بپاشد خارج از اعتبارست چنانچه در نهم یک انگشت

سه کائیکه چون ستمندی بودند تنگ شاخ و کم چوب و برلی بودند
 و تاجال دور بطریق هموار و در لیکن قبضه از نسبت هموار دور قدر
 و داشتند بود باقی آنچه که طایفین هر دو کشته است آنرا بقسم نکند
 که تاجی الجله و در آن جلدی باید یعنی برای تاج دور از هر دو کشته که
 عبارت از هر دو باشد چه با تمام سفر هر دو بسیار بود و هموار و
 ناصفت هر دو معمول است و در این نوع دیگر از قبضه هموار و در تاجش
 کوی خود است و تاج دور مخصوص مکان روم است چرا که مکان روم
 بسیار کوه و پیر زور است بنا بر آن لازم و اندک سواهی تاج و
 دور و بری برای کان مذکور بجای نباید پس بهر قسم دور و در تاج
 که در تاجش کبری احتیاط نماید که بیک خانه کم و زیاده آتش نرسد
 یعنی اگر کبرف آتش زیاده خواهد رسید و تقسیم کم تر از او مستطیع

تیر انداختن دودوری کوبند و این صفت چاقی است پس در وقت
 بیدار که بیک و غیره باشند اگر در خواب از آن عدل نماند و خواب کرد و معده
 بسیار از سر همین است پس به هر جا که موجب غلبه آید اگر است باشد آنرا
 با در چوب نم چیده و جانی بپسند که آنرا در سندی و میری کوبند بکند
 حرارت آتش بناید که بپسند به پخته مسادی شود و حلقه را از قفا
 بر آورده بر سر زنجیر آرد و کمان را با شش نرم بچهارا بچهارا بنماید
 همه و سنج کمان را درست کند و در رخ درست نموده و لازم است
 که بر سر ایها بین سر کوشه را بردارد و کوه کمان راست است
 و آن زنجیری اندازد و کمان بی شکند پس باید که سر کوشه کمان را
 به سینه و اگر رخ کمان با جلد زنجیری یا سبب است باشد در سینه
 که می چید به طرف چپ به چپ و اگر بر چپ آن باشد این عمل را بکنند

این فصل
 در بیان

اگر این چنین نمکین غلب که تغییر یافته و کان نمکین و قبل ازین که کماز
 غالبی چند بعد از آنکه حرارت نمودن باشد که غالب در دست
 آید و با عصاره است از دست که در هنگام آنکه غالب میگردد کماز از
 نزدیک قبضه برگرداند از نزدیک کل چو که کان و رانهاست بسبب
 داشته اند و در وقت اگر از محل قبضه گرفته شود اغلب است
 که در دو رخاسبه با قبضه ج آید که هر طرفی که وقت افتد البته همان
 طرف کی پیدا کند. لهذا استادان خانه کماز غالب می باشد و
 صفت کلی در جان کری بر غالب آور دست باید که راست و در دست
 از غالب بر آید که تنای تنای و معبد و از آن نه بخیر کند
 و باز جان کری نماید و معبد و بعد از آنکه بگوید رود و در هر کان
 باشد از دو کماز در اسلح این طایفه مار که که سینه معبد از آنکه

است

باز اصلاح کاری از آتش بکند بعد از آن بار کبر را از زیر قدری بکند .
 بکشد و بعد از قدری کمی زیادتی را لحاظ نموده بار کبر را موافق چوب
 ابریشمی که ماه سازد و یکدور روز بر بار کبر نگاه دارد و بعد از چوب بکشد
 اگر چه بار کبر را از ابریشم هم درست میزنند لیکن از روده اولی که
 از آتش سوختن پاره نمیشود و ابریشم نامب حرارت ندارد و بار
 مذکور را است بجهت دستوری بقدر دو انگشت و در آن بکند که گمان
 در بار کبر این آتش کاری چنانچه بنا بر آن اگر بار کبر را دستور بکند
 که موجود از بشود اگر بعضی جایب زدن نشست کند بکند
 را بار چوب چیده جای که مطلوب باشد همو فقدر جارا آتش سوز
 رساند تا بر آید و اگر در چاق کبری از جای نور سوز بر آید و آنچه
 گرم کرده بر آنجا گذارند و باز قدری آتش بکند تا گرم نموده و از آنجا که

بر اینجا گذارند و یا از قدری از آهنی هموار و سازد و اگر از آن مس
 فرویزد و سوزن بزنند که تا با دانه میان آن بر آید باز از آهنی گرم در
 اگر بسیار غایبان باشد و زرد و پس همان قدر جارا از اندک بخانه تر
 با چار و نه چوست باشد تا بر آن حرارت آتش و خل نمک باید که در بار کبر
 و بر هیچ ده خانه را یک ن و مساوی با صلاح آورده من بهیج جهات
 که تر است و درست کرده که از هیچ طرفی کمی نماند باشد که از
 چاشنی و به چاشنی نسبت که اندک که تر یک باشد و حد چاشنی بمقدار
 مسن نیز همان است سوا بی آنچه در کمان بوده است از جمله بر دارد
 از او را اصطلاح نبر اند از آن بیک چاشنی گویند و اگر بمقدار پنج
 نیز یک باشد آنرا بیک به کشیدن گویند و اگر بمقدار نصف بکشش کنند
 آن نبر اند از او نصف کشش گویند اگر تمام حد نیز یک باشد آنرا تمام کشش

بعد از آنکه خط نمودن بر سر بار گیر باید که اندک بدست نگاه دارند
 که گمان خوب سر و شود و بعد از کمال خود بر قرار آمدن باز باید که بار گیر را
 اندک کوتاه کند چنانکه به سنور جدا بماند باز بر آن دستور هر دو جدا
 باید دو کونته راست و درست موافق با هم کرده یک یک در کشش کنند
 و در آن یک یک در کشش باید هر دو کونته نگاه کنند که میل هیچ یک از هر دو
 کونته بجانب راست و چپ نباشد اگر در چاقی درست شده باشد
 و در وقت دیدن در کشش همیشه بطرف راست و چپ باشد
 این حسب در گمان بود باید که چنان راست چاقی کردی که به همان
 قسم در کشش راست باشد و راست کشیده شود و بعد از درست
 نمودن با چینه باید که بر دوز و بر کبزار و و تا گمان کمال خود بسبب هیچ
 آن باز بر سر بار گیر کشیده و جدا بماند و میگوید موقوف ضعیف و گمان

با این
 است

اول هموار و درست و انچه است که قبضه کمان از بازو و اجنبه بجا
 و در دو میانخانه هموار و هر دو مهره قدری استاده و دوم هلال است
 یعنی از خانه های کمان قبضه بعد و سنار که قدری فرو نشسته و در هر
 مهره چند تا سپر تنگ پیچیده بود و بعضی تا نصف چنگ گفته اند و این بجا
 و کار خوب میکند و باقی اجزای کمان بموافقی هموار و درست میوم
 شیرین خم چوب سارم خارج که با داشت بافته لیکن آنچه بنده و تخمین فر
 این است که برای تیر اندازی بس و غیره هموار و در بهتر است چرا که
 تیر عبور و در بسیار کار کند و بکمان نقصان ندارد و ما بین هلال رو
 هموار برای خالی نشاندن بهتر چرا که از بین و در تیر چنان عبور و
 و برای پرتاب اندازی و غیره و در بی که ما بین هموار و در و در چنان
 باشد اختیار و الحال اسباب و در عرضی که که اسباب و در حالت تیر اندازی

چدر را باندازد و باید دانست که اگر درون کمان بطرف راست خواه
 از جای کوسه خواه از جای کفچه و خواه از جای چنگ و خواه از جای
 کجی البته بر راست نرود و چدر را باندازد و در کمان دور اندازی بکار
 باید که رخ بالا را بطرف نبرد و رخ تحت را بطرف دیگر نماید که اگر از
 رخ کوسه و کمان نبرد از روی رخ زیر هتفه در میان باید و رخ
 بالا بطرف نشسته باشد هر نقده بر نام کمان راست نباشد خبر است
 نرود و کمان را کشیده و راستی آنرا حفظ نماید یا بر کوسه را بر سر
 بجهت کند و کوسه را دیگر را بر زمین گذاشته و حفظ نماید اگر راست
 میباشد و الا بطرفی که غلطان باشد بهمان طرف که خواهد بود پس
 باید که علاج آنرا بهر قسمی که تواند بکشد خواه با نشن کاری و خواه غیر
 دیگر باید دانست که برای محفوظ بودن کمان از افتادن و از زدن

لازم دارد که چهار بند و مکان بر بند و کشت چاه و منوی محو و کشت
 و وقت بخت بند و بعد از چاقی کشت یک بعد از تیار شدن و
 انداختن چند تیر سب که هر دو میان خانه و هر مفصل جزائی
 می که نقش سب به بحال خود آمده است باز یکی و زیاده و نقص
 بند به بند و در بعضی جا که ترا و صل و صلعه هم میباید
 و این که ترا مفصل را جزا ترا نامند و انتقاسم ترا محو و جامه
 در هر جا که بخاطر و از رویه و بنوائف باشد میباید درست کردن
 نیست که هر چیزی از جزائی که ترا عله و سب از چاه هر جزو
 باشد چنانچه قبضه عله و هر دو میان خانه بعد هر دو سبک عله
 و هر دو کجکی بعد هر دو و کشت عله و در وقت تیر انداختن هر دو را با هم و
 نمود چله کرده تیر انداخته و بعد از فراغ هر جزا را جدا نمود و بجا آورد

و بیان طریق ساختن کان مذکور به تفصیل ذکر کرده که هرگاه از ساختن کان
و طریق آن واقف گشت پس چون بای اجزاء را باید که بغل مناسب بود
فهمیده درست نماید لهذا موقوف بر وقوف گذاشته و دیگر موجب
یو اقیات ملو می آورده که بعضی از اجزاء را نکست بصورت کان
شعارف کان از آبن خط خبر کرده و البیش و طریق شمشیر اصل داده
درست کرده بنظر در آمده و فقیر مولف خود دیده که در وقت ^{ساز} ^{ساختن} ^{ساخت}
ساختن کان این داشت قیمت چهار صد و در مینوشت و در روز
هم که و نیم تا یک شعارف بود چنانچه بنفقیر موعنت چون کان
بنقمت مذکوره در سر کار نواب سید خیر محمد بن طهمان بهادر که بزرگ
حضرت نواب میرزا علی خان نجف قاضی الملک و وزیر بود را بای که صوبه اردو ^و ^و ^و
شاخه چکان آباد است به بنفقیر رفته استادی و شاگرد این داشت کان مذکور بزرگ

فقیر و همیشه از جدی سبب و مخایف روزگار بوده و آنچه حاصل
شده و بهشتی چه چو سزایم و زوری توانسته درست کرد و غیر از آن
کمان بقدری توان انداخت چند آن را کشفیدن و کشفش و بی مزه
بود بلکه آئیده بود لیکن بمان مرکب الا جزا که مراد از دستخ و غیر آن
نیرسد و غیر نیز که داشت و میگفت که بجز از دستخ و غیر آن
فی الواقع کجایش دارد و در نو پیر مذکور علاج کمان باید و راست کمان
را به وزن و شکار بی چگونه با صلاح آورند به آنکه کرد و آنکه طبعیت
و کوهست که گفته اند باید که غیر از اویم الا وفات با خود داشته باشد
در آنکه نیست که بصورت بختی حرف هم از جانب سر بخود گفت
بمنه با هر صورت که در کوهست به شود و کوهست از آن هر که دو آنرا
کرد و آنکه کوهست به آنکه کرد و آنکه کوهست به هر طرفی که کوهست به

باشد بر عکس آن چدر او را نهند کرده یعنی چدر را با کوسه در کجایی
 نهند نموده به طرف منعکس آن که برگردد دست برگردانده و در نی چادر
 بلکه اگر قدری ~~بسیار~~ آفتاب هم بماند زود بهیست، صلی خواهد آمد و ~~بسیار~~
 که از گردانک صبح کمان میشود و کمان از حرارت آتش محفوظ دارد
 که کمان خاصیت موم دارد و اگر قدری خانه کرده باشد بشرط آنکه در
 وزه نشسته باشد از قبیل چوب که در آن است و هم بهیست
 بنمای چوبی که سبب صبح میکند و در آن نشسته
 باشد سواي آتش صبح آن خواهند شد و دیگر اگر قدری
 خانه باشد بنمونه صبح آن از بسن کمان چوبی تخت از چوب رسیان
 و مقبضه خانه کم روز را با بدست نام خانه بر زور برابر آید و
 که آنکس خانه نیز غیر از قفل ناقص و برآورده که برای برآوردن خانه کمان

بنظر باری آید و اگر کشت گیسو که عبارت از کوه و ملک است بابت درخت
 بنوع برسیان و درخت چوب بهم بنوع آن طبع آن کرد و که العاقل نیست
 فیله الله مشاره و الله اعلم بالصواب کلیه اسرار بیان
 اسامی هر محل نامی که آن چنانچه گمان بهمان نامی و تباری و بجای در روی و نشان
 و بلوچی و لاهوری و چاکس پوری و صهبی و سنه پندی و تهناسبی
 و کهنیل و احمد آباد و کجرات و سیوند و قندهار و آبدی و از پکنه و داری
 از دست او سناد و خبر بافر که گمان خوشش نم و در بر باری بود و کجری
 که احوال در ملک شریعتی بنکار و خبر در وچ سبب و علامت هوای آن
 مذکور موافقت میگفت و او صاف چوب و شاخ و سرش و س
 و طربنی بی گری و سواد گری و خبر به آنکه گمان بهمان نامی و تباری و
 در از خانه بی بابت و گمان در از خانه بلدی نمشد و در اندک روز

بی آب میشو دو ماسبت خانه و اگر از حد صفا و کونا کنند باری بند و زود
 بشکند و در آغوشش زور کند مذکور آنکه کونا به هر طریق پنج و یکبار نش
 و کمان بوی در بر شکل جارا آید و کمان منافی در از خانه و یار یک قبضه
 دور از مهره بی باشد در سر دایره آید و اگر بی آینه بی باشد و کمان
 چینی نیز باشد کمان لاهور است و کمان لاهور از هر کمان بهتر است
 و جمع و جود و چنانچه خوش قد و خوش بی و جود و خوش رنگ است
 و کمان سه در خط کثیری بر چوب و سه طبر قبضه و کم شاخ و کونا خانه و خط
 مهره بی باشد و اگر بی بهین سبک پیش میشو و لیکن در بر شکل بار
 و هر و کمان کهنه نیز بهین و او تیره است و در و بی بهتر از کمان قره با
 هرگز نمیشو و چنانچه خوش خرم دست و خوش قد و خوش قبضه و آینه
 چنانچه در صفت کمان مرکب ابو اسامی بنانوشته شده بی باشد

۸۲
دور موسم برشمال و زمستان و تابستان بخاری آید و در قصبه بسیار
کمان کوهانه قد و آینه و پری و کم چوب و سبک و کم عرض بسیار خوب
بی شود و برای نبرانه از بی بخاری آید و الال بخاری کمان رخت
جاست ازین عالم خالی برداشته اند با الفضل کمان لاهوری و فرجه آباد
خوب بی بسته چنانچه از اسناد محمد ششم کمان فرجه آباد و کمان الفضل
ساختن کمان بی جل است و همچنین از کمان کبریا فیض مذکور را و غیره
و اکثری حضرت علی سیدانی ازین کمان نبرانه از بی میکند و مولف
نیازمند چند مرتبه کمان مذکور را اصلاح کرده چنانچه در آینه و اکثر کمان
کوت میساخت و نهایت در چرخ خم صبه او بسبب زیادتی و خم در چرخ
زود میگردید و در اجزاء دیگر نیز خلل بود الال بوجه احسن از فضل
درست میکند و خوش فیض و خوش قد و راست چونند و آینه و چنانچه

پسنداد بر جمع موسسه بجا ری آید و نامهای هر محل که نزد آنچه در رساله است
از ری آورده است که کوشتهای همان که چرون اند از اهره گویند و
محل که زده میشوند آنرا نیز گویند و شاهی که درون زبیه است آنرا
زبان گویند و در هندی با کثره نامند و فرزند از آنجا که خاکی است و سنگ
گویند و در هندی کنده کی و کجکی نیز گویند و فرزند از محل که در شمشیر
زبر که گویند و چکانه نیز و مسل گویند که در پس پشت است از آنکه
گویند و هر دو طرف که راکو نامند و فرزند از آن محل که هم است میان خا
میگویند و خوب خانه بالا را بیت الرعی و خانه اسفل را بیت الاسفل
نامند و خانه بالا را که بیت الرعی گویند از آنجاست که بیشتر اسباب است
و هر آنکه بر آن خانه است زبر را که از خانه بالا زده بر میارند و میکنند
و فرودی آرند و خانه پائین را بیت الاسفل از آن جهت گویند که نه نقطه